

ملاحظات پیرامون داستان زنجیر عدل انوشیروان در ادبیات فارسی و ارتباط آن با داستان های هندی و چینی^۱

محمود امیدسالار* (محقق مرکز مطالعات فارسی دانشگاه کالیفرنیا، ارواین، امریکا)

چکیده: پادشاه ساسانی، خسرو انوشیروان (۵۰۱-۵۷۹ م.) که ۴۸ سال با کمال اقتدار بر ایران فرمان راند، مانند بهرام پنجم، معروف به بهرام گور (۴۰۰-۴۳۸ م.)، و سلطان محمود غزنوی (۳۶۱-۴۲۱ ق.) در ادبیات فارسی و عربی به صورت شخصیتی داستانی تجلی یافته و حکایات بسیاری در باب اعمال و رفتار او در این منابع موجود است. صحت برخی از این روایات که در متون تاریخی نیز وارد شده محل تردید است. مثلاً داستان قتل عام مزدکیان به فرمان انوشیروان ظاهراً اصلی ندارد و احتمال این که از متون چینی وارد روایات تاریخی فارسی و عربی شده باشد بسیار است. نگارنده قبلاً درین باب مطلبی نوشته و آرای محققانی را که این داستان را دخیل می‌دانند متذکر شده است (امیدسالار، ۱۴۰۰). درین مختصر می‌خواهم به یکی دیگر از داستانهای منسوب به انوشیروان، یعنی داستان زنجیر عدل نوشیروانی، بپردازم و این احتمال را که این داستان که دو نوع کلی دارد، هم به اقرب احتمالات از شرق آسیا و شاید از روایات هندی وارد ادبیات فارسی شده است متذکر شوم. بر اهل فن پوشیده نیست که برخی از زیباترین اشارات به داستان زنجیر عدل نوشیروان در اشعار خاقانی آمده که در بحث از نوع دوم این روایت آنها را ذکر خواهیم کرد. داستان زنجیری که انوشیروان برای دادخواهی آویخته بوده به اقرب احتمالات اصلی هندی دارد و از متون شبه‌قاره وارد ادبیات فارسی شده است.

۱. مضمون این مقاله به‌صورت یک سخنرانی در سال ۱۹۹۱ میلادی (۱۳۷۰ ش.) در جلسه‌ای که به زبان فارسی در یکی از برنامه‌های جنبی که همزمان با همایش مجمع مطالعات خاورمیانه (Middle Eastern Studies Association) در شهر واشنگتن دی سی منعقد شده بود، عرضه شد. در صورت فعلی منابعی که بعد از آن سخنرانی منتشر شده‌اند در متن ادغام و مطلب به تفصیل بیشتر و با به‌روزر کردن ارجاعات عرضه شده است. بخشی از آن سخنرانی با عنوان «مفهوم عدالت در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک» در بهار سال ۱۳۷۳ در مجله/پژوهش‌های ایرانی به چاپ رسید.

روایت معروفی از این داستان که در *سیاستنامه* نظام‌الملک و برخی از متون دیگر فارسی و عربی، به شعر و به نثر آمده است، شامل بن مایه ۳/۲۷۱.B «حیوانات زنگ را به صدا در می‌آورند و دادخواهی می‌کنند» و نیز داستان تیپ شماره ۲۷۵ در طبقه‌بندی داستان‌های عامیانه است. این داستان هنوز در قصص عوام در ایران موجود است و حتی برخی از شعرای نوپرداز معاصر نیز در اشعارشان بدان اشارت کرده‌اند. انواع منظوم و منثور این داستان و قصص مرتبط با آن در ادبیات فارسی و عربی و برخی از متون کلاسیک هندی ذکر شده‌اند. احتمال دارد که یکی از داستان‌های منتسب به شاهان چین باستان که شامل بن مایه دادگری و دادخواهی با به صدا درآوردن آلتی در نزدیکی قصر پادشاه هست، با این داستان بی‌ارتباط نباشد. یکی از مطالبی که درین مقاله مطرح شده این است که در ریشه‌یابی داستان‌های موجود در ادبیات فارسی و عربی، نه تنها متون هندی، بلکه متون چینی هم باید مورد توجه قرار گیرند.

کلیدواژه‌ها: داستان در ادبیات فارسی و عربی؛ بن مایه ۳/۲۷۱.B. وقصّه تیپ شماره ۲۷۵؛ سیاست‌نامه.

خاقانی شروانی (ف. ۵۸۱ ق.) از شعرایی است که زنجیر عدل نوشروان را در شعرش بسیار ذکر کرده است؛ مثلاً در یکی از ترجیعاتش در مدح جلال الدین ابوالمظفر اخستان به مطلع: «جوبه جوراز جهان بنمود صبح» می‌سراید:

جور بس کن خاصه چون کسری ز عدل شاه زنجیر امان آویخته (خاقانی، ۱۳۷۴، ص ۴۷۶)
و البته اصلاً برخی از شاهبیت‌های او اشاراتی بدین زنجیر هستند:

تا سلسله ایوان بگسست مدائن را	در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان...
پندار همان عهد است از دیده فکرت بین	در سلسله درگه، در کوکبه میدان...
بر سر دجله گذشته تا مداین خضروار	قصر کسری و زیارتگاه سلمان دیده‌اند...
از تحیر گشته چون زنجیر پیچان کان زمان	بر در ایوان نه زنجیر و نه دربان دیده‌اند

(به ترتیب، همان، ص ۳۵۸، ۳۵۹، ۹۰)

ما در این مقاله به بحث از گونه‌های مختلف این روایت می‌پردازیم و درباره ریشه‌های آن نظر خود را طرح می‌کنیم. روایت زیبایی از داستان ساختن نوشروان زنجیر عدل در *سیاستنامه* خواجه نظام‌الملک آمده است:

پس [نوشروان] بفرمود تا سلسله‌ای سازند و جرس‌ها در او آویزند، چنانکه دست هفت‌ساله کودک بدو

رسد تا هر متظلمی که به درگاه آید او را به حاجبی حاجت نبود. سلسله را بجنبانند، جرس‌ها به بانگ آیند. نوشروان بشنود. آن کس را پیش خواند، سخن او بشنود و داد او بدهد. همچنین کردند... بعد از هفت سال، نیمروزی که سرای خالی بود... از جرس‌ها بانگ بخاست و نوشروان بشنید. دروقت دو خادم را بفرستاد. گفت بنگرید تا کیست که به تظلم آمده است. چون خادمان در سرای بار آمدند، خری را دیدند پیر و لاغر و گرگن که از در سرای اندرآمده بود و پشت اندر آن سلسله‌ها می‌مالید و از جنبش زنجیر از جرس‌ها بانگ می‌آمد. خادمان رفتند و گفتند هیچ کس به تظلم نیامده است مگر خری لاغر و پیر و گرگن از در آمده است و چون آسیب زنجیر به پشت او رسیده است او را خوش آمده است و به سبب خارش گر، خویش را در آن زنجیر می‌مالد. نوشروان گفت: ای نادانان که شما پیدا! نه چنین است که شما می‌پندارید... این خر هم به دادخواستن آمده است... بروید و این خر را در میان شهر برید و از احوال این خر از هرکسی پرسید و به راستی مرا معلوم کنید. خادمان... از مردمان پرسیدن گرفتند... همه گفتند... این خرک از آن فلان مرد گازر است... تا جوان بود و کار می‌توانست کرد، علفش می‌داد. اکنون که پیر شد و از کار فروماند آزادش کرد و از خانه بیرون کرد و اکنون مدت یک سال است تا نام آزادی بر این خرک افتاده است و شب و روز در محلت‌ها و کوی و بازار می‌گردد و هرکسی مزد خدای را، علفی و آبی و مستی گیاه بدو می‌دهند. هر دو خادم... بازگشتند و معلوم ملک نوشروان کردند. نوشروان گفت... [ص ۴۵] فردا آن مرد گازر را با چهار مرد کدخدای از محلت او، با این خرک به بارگاه پیش من آرید تا آنچه واجب آید بفرمایم. دیگر روز خادمان چنین کردند... نوشروان گازر را گفت تا این خرک جوان بود و کار تو می‌توانست کرد علفش می‌دادی... اکنون که پیر گشت و از کارکردن فروماند... نام آزادی بر وی نهاده و از درش بیرون راندی. پس حق رنج و زحمت بیست ساله او کجا رود؟ بفرمود تا چهل دژه‌اش زدند و گفت: تا این خرک زنده باشد خواهم که هرشبان‌روزی چندان که این خرک کاه و جو و آب تواند خورد، به علم این چهار مرد بدو می‌دهی، و اگر هیچ تقصیر کنی و معلوم من گردد، تو را ادبی بلیغ فرمایم (نظام‌الملک، ۱۳۹۸، ص ۴۳-۴۵).^۲

داستان زنجیر عدل نوشیروان دو روایت دارد. یکی همین است که نقل کردیم و در این گونه داستان، حیوانی زنجیر را می‌جنباند و زنگ را به صدا درمی‌آورد و تلویحاً دادخواهی می‌کند. روایت

۲. عابدی در تعلیقات این داستان نوشته‌اند که: «بعضی گفته‌اند که داستان زنجیر انوشیروان بازسازی آیینی است که در هندوستان و چین مرسوم بوده است، رک. *ایران در زمان ساسانیان*، ۴۰۰» (نظام‌الملک، ۱۳۹۸، ص ۳۳۱). اما این داستان در چاپ ۱۳۶۸ کتاب *ایران در زمان ساسانیان* در صفحه ۴۹۹ و در چاپی که با ویراستاری دکتر حسن رضائی باغبیدی منتشر شده در صفحه ۲۷۱ ذکر شده است نه در صفحه ۴۰۰ که حتماً غلط چاپی است. نگاه کنید به (کرستن سن، ۱۳۶۸ و ۱۳۷۸) ذیل صفحاتی که ذکر شد.

دیگر این است که پادشاه، نزدیک به محل اقامت خودش، زنجیر، یا چیز دیگری برای دادخواهان تعبیه کرده است تا هنگام دادخواهی آن را بجنبانند یا به صدا در آورند. درین روایت که سپس تر بدان خواهیم پرداخت، سخن از دادخواهی حیوان یا شخص به خصوصی نیست بلکه اصل تعبیه وسیله مهم است.^۳

و اما صورت اول داستان، یعنی دادخواهی حیوانی با تکان دادن زنجیر، در نظم و نثر فارسی بسیار وارد شده. مثلاً محمد غازی ملطیوی، یکی از دبیران و وزرای ابوالفتح سلیمان شاه بن قلیج ارسلان (حک. ۵۸۸-۶۰۰) در تحریری با عنوان روضة العقول که در سال ۵۹۸، یعنی ۲۰ سالی پیش از تحریر سعدالدین وراوینی از مرزبان نامه فراهم آورده، این داستان را ذکر کرده است (ملطیوی، ۱۳۸۳، ص ۳۲۸-۳۲۹). البته وراوینی نیز همین داستان را تحت عنوان «داستان نوشروان با خر آسیابان» نقل کرده (وراوینی، ۱۳۷۶، ص ۳۲۰-۳۲۲). در شعر فارسی، یکی از شیرین ترین تملیحات به این داستان از آن قوامی رازی، شاعر قرن ششم هجری است که در غزلی به مطلع:

ای دل به جان و مال خر گر بوسه جانان خری هر چون که بفروشد به تو بیعش بکن کارزان خری...

در مدح انوشیروان بن خالد وزیر، می فرماید:

خواهی قوام عشق را، شعر قوامی فهم کن در عهد نوشروان طلب چون عدل نوشروان خری

(قوامی، ۱۳۳۴، ص ۷۲)

از شعرای معاصر، فریدون توللی در شعری با عنوان «اندرز سوختگان» ازین داستان یاد کرده:

زنجیر عدل خسرو و آن خر که شکوه کرد آورده اند تا به حقیقت خرت کنند

(افشین و فای، ۱۳۹۴، ص ۷۰۳)

۳. در یکی از روایات عامیانه مرتبط با شاهنامه آمده است که انوشیروان عاشق زنی شوهردار شده بوده که چشمان زیبایی داشته و از او خواسته بوده که یا با شاه رابطه برقرار کند و یا لااقل بگذارد چشمان زیبایش را ببوسد. زن یک روز ازو مهلت می طلبد. روز دیگر وقتی غلام شاه می آید که زن را به دربار ببرد، زن چشمانش را با قلمتراش از حدقه در می آورد و در سینی کوچکی می گذارد و رویش را می پوشاند و به غلام می دهد که نزد شاه ببرد و به او بگوید، این چیزی است که از من خواسته بودی. این قضیه انوشیروان را بسیار متأثر می کند چنان که سراسیمه به منزل زن می رود و او را می بیند که در حال نزع است. «انوشیروان سر زن را به دامن می گیرد و بنا می کند گریه و زاری کردن و از زن می خواهد که از سر تقصیرش بگذرد. زن می گوید: ای سلطان، به شرطی از تو می گذرم که سلطانی با عدل و داد باشی و چشم به ناموس کسی نداشته باشی. این را می گوید و جان به جان آفرین تسلیم می کند. انوشیروان هم به وصیت زن عمل می کند و از همان زمان زنجیر عدل را می کشد تا هرکس ظلمی از ظالمی دید برود زنجیر را بکشد و انوشیروان دادش را بگیرد» (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۳۵۳-۳۵۴).

منوچهر آتشی نیز در شعری با عنوان «زنجیر عدل و سگ‌ها» اشارتی به آن دارد:

«تنها الاغ‌های فرتوت تن به سلسله عدل می‌سایند» (آتشی، ۱۳۸۰، ص ۴۲).

در فرهنگ عوام، بُن‌مایه حیوانی که برای دادخواهی زنگی را به صدا درآورد، در فهرست بین‌المللی بن‌مایه‌های قصص عامیانه، به شماره B۲۷۱/۳. موجود است.^۴ این بُن‌مایه یا به قول فرنگی‌ها «موتیف (motif)» با قصه شماره C۲۰۷ در طبقه‌بندی قصص عامیانه مرتبط است.^۵ در فهرستی که از قصص مربوط به حیوانات در تمدن هند تألیف شده، این داستان به شماره ۲۷۵ با این مضمون آمده است که «پادشاهی زنگی دارد تا دادخواهان آن را برای فراخواندن او به دادگری به صدا در بیاورند. گاوی زنگ را به صدا درمی‌آورد».^۶ این قصه از کتاب بسیار مفید دکتر مارزلف، با عنوان *طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی* که به همت مرحوم کی‌کاووس جهاننداری به فارسی ترجمه شد، فوت شده است. اما خود قصه در روایات عامیانه ایران موجود است. در مجلدات *فردوسی‌نامه* که مرحوم انجوی شیرازی تألیف کرده، روایتی از این قصه موجود است. طبق آن روایت نه تنها انوشیروان صاحب خر را ملزم می‌کند که او را غذا دهد و چاق کند، بلکه دستور می‌دهد تا مردک خر را تعلیم دهد و باسواد کند. رندی به صاحب خر کمک می‌کند و در ازای یک کیسه طلا به او یاد می‌دهد که لای اوراق کتاب مقداری جو بریزد تا خر بفهمد که اگر با پوزه‌اش اوراق کتاب را ورق بزند، در لابه‌لای آنها جو پیدا می‌کند. خر بدین نحو تعلیم می‌یابد و با پوزه‌اش کتاب را ورق می‌زند چنان‌که به نظر می‌رسد که دارد کتاب می‌خواند (انجوی ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۳۵۴-۳۵۵).^۷ بُن‌مایه سوادآموختن به خر (H۱۰۲۴/۴). در قصه تیپ شماره ۱۶۷۵ که آن هم در طبقه‌بندی پرفسور مارزلف وارد نشده، موجود است (Uther 2004 و Aarne-Thompson 1973 ذیل شماره قصه). علی‌ای‌حال در *فردوسی‌نامه* روایت دومی از این داستان موجود است که در آن باسوادکردن خر به حيلة دختر صاحب خر انجام می‌شود (همان، ص ۳۵۶-۳۵۷). طبق روایت سوم از این داستان نوشیروان که از تیزهوشی دخترک به شگفت آمده با او ازدواج می‌کند (همان، ص ۳۵۷-۳۵۹).

4. B271.3. Animals ring bell and demand justice (Thompson 1955-58).

۵. (Uther 2004; Aarne-Thompson 1973) *Animals ring bell and demand justice* 207C ذیل شماره قصه.

۶. Tale Type 275: *A king has a bell which petitioners for justice may ring and thus summon him. The bell is rung by a cow* (Bødker 1957) ذیل شماره قصه.

7. K491. Trickster paid to educate an ass; H1024.4. Task: teaching an ass to read.

در روایاتی که در قرن نوزدهم میلادی در هند شایع، و نویسنده نامدار انگلیسی کیپلینگ (۱۸۶۵-۱۹۳۶) آنها را شنیده بوده، داستان دادخواهی خر پیر که در متون قدیم فارسی و عربی به نوشیروان بسته شده، به نورالدین محمد، ملقب به جهانگیر (۹۷۷-۱۰۳۷ ق.) چهارمین شاه سلسله بابرین هند منتسب شده است (Kipling, 1904, 86). این داستان در ادبیات قدیم شبه‌قاره سابقه مفصلی دارد که به چند قرن اول میلادی می‌گردد و برخی از آنها را در اینجا ذکر می‌کنم.^۸

دیپه و مَسّه (*Dīpavaṃsa*) یا «وقایع‌نامه جزیره» قدیمی‌ترین تاریخ سیلان است که ظاهراً براساس بعضی از تألیفات آخرین قرن قبل از میلاد و تعدادی از منابعی که در قرون سوم و چهارم بعد از میلاد نوشته شده‌اند، تدوین شده است (Norman, 1983, 119). در اواخر قرن چهارم میلادی، یعنی همان اوقاتی که دیپه و مَسّه تألیف شد، یک سالشمار قدیمی‌تری که سرگذشت سیلان را از ابتدا در بر داشته نیز موجود بوده است. این سالشمار به نثر مخلوط با نظم تألیف شده بوده و نسخه‌های گوناگون آن که با یکدیگر اختلافات زیادی نداشته‌اند، در دیرهای مختلف سیلان نگهداری می‌شده‌اند. روایات این سالشمار فقط شامل قضایایی بوده که تا رسیدن مَهِینده (Mahinda، یکی از فرزندان امپراتور آشوکا که دیانت بودا را به سیلان آورد و از اعلام قرن سوم پیش از میلاد است) بر سیلان گذشته بوده است. بعداً اضافاتی بر این صورت اصلی انجام می‌گیرد که گزارش وقایع را به اوایل قرن چهارم بعد از میلاد می‌رساند. دیپه و مَسّه صورت منظوم همین سالشمار و به زبان پالی است. مه‌او مَسّه (*Mahāvamsa*) گزارش دیگری از آن سالشمار قدیمی است که از نظر هنری بر دیپه و مَسّه برتری دارد و برخی مطالب را از منابع جنبی به گزارش آن سالنامه قدیمی افزوده است. مه‌او مَسّه تاریخ سیلان را از قدیم‌ترین ایام اساطیری در قالب شعر حماسی باز می‌گوید (Norman, 1983, 117-120). تألیف قدیم‌ترین بخش‌های مه‌او مَسّه را در حدود قرن پنجم یا ششم میلادی قرار داده‌اند. برخلاف دیپه و مَسّه که نویسنده‌اش معلوم نیست، نویسنده مه‌او مَسّه، شاعری به نام مه‌انامه

۸. در فصل نوزدهم از کتاب اول *آرته شاستره* (*Arthaśāstra*) که سیاست‌نامه‌ایست به زبان سانسکریت و تألیفش را بین قرن دوم تا چهارم میلادی تخمین می‌زنند، آمده است که شاه باید شخصاً به دادرسی بپردازد و نگذارد اطرافیان جلوی مظلومینی که نیاز به دیدن او دارند را، بگیرند تا مبادا نارضایتی عمومی و شورش ایجاد شود. مطلبی که در این متن یادآور دادخواهی یک حیوان از انوشیروان است، این است که شاه ملزم است که شخصاً بر دادرسی‌هایی که به «خدایان، عزتگاه‌ها (hermitages)، ... روحانیون، دام‌ها (farm animals)» مربوط می‌شوند، نظارت داشته باشد (Olivelle 2013: 93).

است (Geiger 1912: x-xi).^۹

به گزارش *مهاومسه* یکی از شاهان سیلان به نام *الاره* (Elāra) زنگی بر فراز بسترش آویخته بود که ریسمان درازی بدان متصل بود و دادخواهان با کشیدن ریسمان آن را به صدا درمی‌آوردند. روزی تنها پسر این پادشاه تصادفاً گوساله‌ای را که نزد مادرش در میان راه خوابیده بود، با عرابه‌اش زیر می‌گیرد و می‌کشد. ماده‌گاو نزد ریسمان می‌آید و آن را می‌کشد و زنگ را به صدا درمی‌آورد. چون پادشاه از قضیه مطلع می‌شود، دستور می‌دهد که چرخ عرابه را از روی گردن فرزندش بگذرانند تا دایره ماده‌گاو داده‌آید. یک بار هم پرنده‌ای که جوجه‌اش را ماری خورده بوده زنگ را به صدا درمی‌آورد و *الاره* دستور می‌دهد تا مار را بکشند و جسدش را بر درختی که لانه پرنده در آن بوده بیاویزند (Geiger, 1912, 143).

روایت دیگری ازین داستان در *پرَبندَچینتامنی* (Prabandha-Chintamani)، اثر *مروتونگا* (Merutunga) موجود است که در سال ۱۳۰۶ میلادی به زبان سانسکریت تألیف شده. این کتاب مجموعه‌ایست از داستان‌ها و قصص کوتاه و بلند در باب شخصیت‌های تاریخی و ادبی (Winternitz, 1933, 2/520). به گزارش *پرَبندَچینتامنی*، شاهی به نام *گوردنه* (Govardhana) نزدیک کاخش زنگی آویخته بود تا دادخواهان آن را به صدا درآورند. روزی تنها فرزند این پادشاه که سوار بر عرابه‌اش از آنجا می‌گذشته، برحسب تصادف گوساله‌گاو را زیر می‌گیرد و می‌کشد. مادر آن گوساله گریه‌کنان با شاخش زنگ را به صدا درمی‌آورد و پادشاه دستور می‌دهد تا تنها پسرش را بیاورند و خودش بر عرابه سوار می‌شود و درحالی که ماده‌گاو شاهد قضیه بوده، عرابه را بر فرزندش می‌راند. اما به‌خاطر پرهیزگاری و عدالت شاه، چرخ عرابه فرزند شاه را نمی‌کشد و بدون این که به او صدمه ای بزند از رویش می‌گذرد (Tawney, 1901, 179).^{۱۰}

بن‌مایه حیوانی که زنگ دادخواهی را به صدا درمی‌آورد در یکی از متون ایتالیایی قرون وسطایی به نام «صد داستان باستانی» (*Cento Novelle Antiche*) که از تألیفات قرن پانزدهم میلادی (دهم هجری) است، نیز ذیل داستان شماره ۵۲ آمده است. طبق این روایت، یکی از سلاطین صلیبی به نام *جان*

۹. درمورد تاریخ این دو کتاب نگاه کنید به Geiger 1908.

۱۰. در برخی از روایات، شاهزاده کشته می‌شود (Winternitz, 1933, 2/215; cf. Barnett, 1917, 24, 101).

آتری (Giovanni d'Atri)^{۱۱} زنگی خریده و نصب کرده بوده تا ستمدیدگان آن را به صدا درآورند و دادرسان پادشاه به کارشان رسیدگی کنند. یکی از شوالیه‌هایی که در خدمت او بوده، اسبی داشته که پیر شده بوده و صاحبش او را رها کرده بوده و دیگر علف به او نمی‌داده. روزی این اسب به ریسمانی که زنگ از آن آویخته بوده و گل‌های کلماتیس (Clematis) یا «شقایق پیچی» بر آن زده بودند می‌رسد و از گرسنگی شروع به جویدن گل‌ها می‌کند. این کار زنگ را به صدا درمی‌آورد. بدین ترتیب شاه از قضیه مطلع می‌شود و آن شوالیه را ملزم می‌کند که علف اسب پیرش را تأمین کند (Consoli, 1997, 71-3). احتمال این که این داستان تحت تأثیر داستان انوشیروان و خر پیر گآزر به وجود آمده باشد زیاد است زیرا چنان‌که گفتیم داستان به یکی از شاهان صلیبی منتسب شده است. به عبارت دیگر، پس از استقرار صلیبیون در غرب آسیا، داستانی که در متون شرقی به پادشاهانی از قبیل انوشیروان یا فرمانروایان هندی منسوب بوده، وارد روایات صلیبیون می‌شود و در آن فضا به یکی از فرمانروایان ایشان منسوب می‌گردد. بعداً صلیبیون این داستان را همراه خودشان به اروپا می‌برند و عاقبت الامر این روایت از طریق ایشان به ادبیات اروپایی راه پیدا می‌کند.

چنان‌که گفتیم، این داستان به ژان دو برین (۱۱۷۰-۱۲۳۷ م.)، از اشراف نامدار اروپایی که از سال ۱۲۱۰ تا ۱۲۲۵ بر بیت المقدس حکومت داشت و از سال ۱۲۲۹ الی ۱۲۳۷ همراه بالدوین دوم (Baldwin II 1217-1273) معاً در مقام امپراتور بر قسطنطنیه فرمان می‌راند، منتسب شده است. ژان در اروپا نیز به سبب این که دخترش در سال ۱۲۲۵ میلادی به حبالة نکاح امپراتور معروف اروپایی، فردریک دوم (۱۱۹۴-۱۲۵۰) در آمده بود، معروفیت بسیار داشت، و در اواخر عمر نیز به گزارش برخی از مورخین قرون وسطایی به زهد گرایید. بنابراین، شخصیتی است که در اطرافش داستان‌های بسیار پدید آمده است. طبیعی است که داستان‌های مرتبط با چنین شخصیتی به سهولت در ادبیات قرون وسطایی اروپایی پخش شود و به تدریج، با انتساب به دیگران، دستمایه دیگر نویسندگان آن سامان در تألیفات داستانی قرار گیرد.

یکی از مجموعه‌های داستانی اروپایی که در اواخر قرن سیزدهم یا اوایل قرن چهاردهم میلادی

۱۱. این همان ژان دو برین (Jean de Brienn 1150-1237) است که در عصر جنگ‌های صلیبی بر اورشلیم فرمان می‌راند. کلمه «آتری (Atri)» در نام او در واقع محرف کلمه عکا (Acre) است که در نسخه اساس این چاپ به «آتری (Atri)» گشتگی پیدا کرده، اما در نسخ دیگر متن، صورت درست نام حفظ شده است (Consoli, 1997, 154).

تألیف شده و نویسندگان قدیم اروپایی، از قبیل چاوسر، بوکاچیو و شکسپیر در تألیف آثار خودشان از آن بسیار بهره برده‌اند، *کارنامه رومیان* (Gesta Romanorum) نام دارد. تعدادی از روایاتی که در این کتاب آمده ریشه در منابع شرقی دارند. به گزارش یکی ازین روایات، یکی از امپراتوران روم که کور شده بود زنگی در کاخش نصب کرده بود تا دادخواهان آن را به صدا درآورند و او به فریادشان برسد. از قضای روزگار ماری زیر طناب زنگ لانه کرد و بچه آورد. روزی که مار و بچه‌هایش در لانه نبودند، وزغی وارد لانه شد و آن را تصرف کرد. چون مار بازگشت، علی‌رغم تلاش بسیار نتوانست آن وزغ را از لانه‌اش بیرون کند و ناچار زنگ را به صدا درآورد. امپراتور کسی را فرستاد تا وزغ را بکشد و لانه مار را به او پس دهد. فردای آن روز، هنگامی که امپراتور در اتاقش خفته بود، مار درحالی که جواهری در دهان گرفته بود به اتاق او خزید و آن جواهر را روی چشم امپراتور نهاد و امپراتور بینایی‌اش را بازیافت (Gesta, 1959, 182-3).

شبهه به این روایت در داستان‌های ایرانی موجود است و مرحوم انجوی چندتایی را نقل کرده است. در گونه‌ای از روایت زنجیر عدل نوشیروانی، مار بزرگی زنجیر عدل را به صدا درمی‌آورد و چون شاه تحقیق می‌کند معلوم می‌شود که شاه ماران آهوپی را شکار کرده و بلعیده بوده. اما شاخ‌های آهو کنار دهانش گیر کرده بوده و نه می‌توانسته طعمه را فرودهد، و نه بیرون اندازد. نوشیروان نجاری را همراه مار می‌فرستد و آن مار نجار را نزد شاه ماران می‌برد و نجار شاخ‌های آهو را با اره‌اش می‌برد و شاه ماران را راحت می‌کند. در عوض، ماران دو کیسه دانه در جیب آن نجار می‌اندازند که بعداً معلوم می‌شود یکی دانه خربزه و دیگری دانه هندوانه است (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۳۶۰-۳۶۱). در روایت دیگری شاکی یک اژدهاست که دور زنجیر عدل می‌پیچد و کسی را همراهش می‌کنند تا شاخ طعمه را در دهان اژدهای دیگری بشکنند و حیوان را از درد برهاند. درین روایت، انعام ناجی تخم خربزه است (همان، ص ۳۶۱-۳۶۳)، و در روایت دیگری از آن، تخم هندوانه (همان، ۳۶۳-۳۶۵). طبق یکی از روایات جالب از همین داستان، ماران دو تخم گیاه به نجار انعام می‌دهند تا یکی را روی خمیر بزنند و نان بپزند و بدهند به شاه بخورد و دیگری را بکارند. اولی را نانوا روی خمیر می‌زند تا برای شاه نان بپزد، اما نان از تنور جدا می‌شود و در آتش می‌افتد. نانوا نان را به خارکنی که آنجا بوده می‌دهد. آن خارکن نان را می‌خورد و وقتی به بیابان می‌رود تا خار بکند، نزدیک هر گیاهی که می‌شده، گیاه به او می‌گفته: من دواي فلان دردم.

خارکن هم رفت قلم و کاغذ آورد و هرچه خلاشه‌ها می‌گفتند او تند و تند می‌نوشت. مدتی که گذشت حکیم خوبی شد و به لقمان معروف شد، یعنی لقمه نان. تخم دیگر را کاشتند، وقتی که میوه‌اش رسید ترسیدند بخورند. اول به خر دادند، خورد باکیش نشد. اسمش را گذاشتند خریزه (همان، ص ۳۶۵-۳۶۶).

این نوع داستان زنجیر عدل در ادبیات اروپایی انواع بسیاری دارد. فرهنگ عامه‌شناس نامدار اتریشی/چک، آلبرت ولسسکی (Albert Wesselski 1871-1939)، در کتاب مهمی که در باب نظریه قصص تألیف کرده، می‌نویسد داستانی در باب شارلمانی و یک مار در متون قرون وسطایی اروپایی موجودست که طبق آن، شاهی که زنگی فراهم آورده بود تا کسانی که بدیشان ظلمی رفته آن را به صدا درآورند، شارلمانی (Charlemagne 748-814 م.) بوده نه ژان دو برین که ذکرش گذشت. ولسسکی با استناد به آرای شرق‌شناس معروف، رنه بسه (René Basset 1855-1924) می‌نویسد که داستان احتمالاً اصلی شرقی دارد (Basset 1924f, 2/266-268) و متذکر می‌شود که مطلب مهم در باب این داستان این است که روایات مربوط به وجود زنگی که آن را برای دادخواهان نصب کرده بودند تا هنگام دادخواهی آن را به صدا درآورند احتمالاً از روایاتی که در آنها کسی که زنگ را به صدا درمی‌آورد یک حیوان است، قدیمی‌تر هستند زیرا این صورت قدیمی‌تر در سالنامه‌های چینی ذیل حوادث سال ۲۲۱۷ قبل از میلاد آمده است. در منابع چینی این داستان به امپراتوری به نام «یو» (Yü) نسبت داده شده (Wesselski 1931: 20-22; Castilhon 1774: 47-49).^{۱۲}

این حدس ولسسکی که اصل روایت چینی است، و در صورت قدیمی‌تر آن، ذکر از حیوانی که زنگ را به صدا درآورد وجود نداشته، و زنگ برای دادخواهانی که لابد انسان بوده‌اند نصب شده بوده، توسط برخی منابع فارسی و عربی نیز تأیید می‌شود. مثلاً ابوهلال العسکری (ف. بعد از ۳۹۵

۱۲. یو (Yü) از امپراتوران اساطیری چین است که سلطنتش را برحسب سنت میان سال‌های ۲۲۰۸ الی ۲۱۹۷ قبل از میلاد قرار می‌دهند (Boulger, 1893, 375). این پادشاه یک زنگ، یک طبل، و سه آلت دیگر بر دروازه‌های کاخ سلطنتی نصب کرده بود که یکی از آهن، یکی از سنگ، و سومی از سرب ساخته شده بود. کسانی که می‌خواستند از دادخواهی کنند، بسته به نوع دادخواهی، یکی از این‌ها را به صدا در می‌آوردند. مثلاً اگر تظلم در باب مسائل مدنی بود زنگ، و اگر در مورد قضایای حقوقی یا مذهبی بود طبل را به صدا در می‌آوردند. آلت سنگی مربوط به شکایت از دیوان‌سالاران، آلت سربی مربوط به شکایات اداری، و آلت آهنی به شکایت از بدرفتاری مربوط بود. همین که صدای این آلات به گوش امپراتور می‌رسید، بلافاصله هر کاری را که در دست داشت، چه صرف غذا و چه استحمام را فرو می‌نهاد و به کار دادخواهان می‌رسید (Castilhon, 1774, 47-48).

ق. در *الاولئیل* می‌نویسد: «وقال انوشروان: خفتُ أن يُحجَبَ عني المظلوم. فعَلَقَ على أقرب الأستار إليه أجراً ووصلها بسلسلة و نادى مناديه: مَنْ ظَلِمَ فَلْيُحَرِّكِ السِّلْسِلَةَ. و هو الأصل في قول الناس: حَرَّكَ فلانُ السِّلْسِلَةَ على فلان» (ابوهلال العسكري، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۲۹۲). تقریباً عین این عبارت را ابوحنیان توحیدی، در *البصائر والذخائر* نقل کرده (التوحیدی، ۱۹۸۸، ج ۶، ص ۶۳، فقره ۱۹۰). ابن الزبیر (ف. ۵۶۲) در *الذخائر والتحف* می‌نویسد که در کاخ سلاطین ساسانی زنجیری زرین وجود داشت که تاج سلطنت از آن بر بالای سر پادشاه آویخته بود و زنجیر دیگری از مس که سرش خارج ایوان شاهی قرار داشت و دادخواهان برای دادخواهی آن را می‌جنبانند (ابن الزبیر، ۱۹۵۹، ص ۱۲۷-۱۲۸). ابوالفداء در *المختصر فی اخبار البشر* صاحب این زنجیر را هرمز بن نوشروان می‌داند (ابوالفداء، ۱۹۹۸، ج ۱، ص ۷۳-۷۴). شاید چون به روایت *شاهنامه*، مادر هرمز دختر خاقان چین بوده، بتوان رابطه‌ای میان این روایت و چین در این داستان مشاهده کرد.

ذکر زنجیر عدل نوشیروانی، بدون اشاره به حیوانی که آن را بجنباند، در ادبیات منظوم فارسی هم بسیار است. مثلاً فرخی سیستانی (ف. ۴۲۹) در مدح ابویعقوب امیر یوسف بن سبکتگین می‌فرماید:

یاد باد آن شب کان شمسۀ خوبان طراز	به طرب داشت مرا تا به گه بانگ نماز...
من چو مظلومان از سلسلۀ نوشروان	اندر آویخته زان سلسلۀ زلف دراز
	(فرخی، ۱۳۶۳، ص ۱۹۹)

از شعرای سلجوقیه، امیر معزی (ف. میان ۵۱۸-۵۲۱) چندین بار از زنجیر نوشیروان یاد می‌کند. مثلاً:

داشت نوشروان بر درگه خود سلسله‌ای	تا دلیلی بود از عدل و نشانی ز امان
بر جهان وقت امان‌دادن و گستردن عدل	هست یک حکم تو صد سلسلۀ نوشروان...
بازنشاند اگر نوشروان زنده شود	قلعۀ درگه‌ت از سلسلۀ نوشروان...
دل بری ای زلف جانان و ستم بر جان کنی	از چه معنی خویشتن زنجیر نوشروان کنی
	(به ترتیب، معزی، ۱۳۱۸، ص ۵۴۲، ۶۵۷، ۷۲۱)

چنان‌که در ابتدای مقاله هم اشاره کردیم، خاقانی شروانی (ف. ۵۹۵) نیز به زنجیر نوشروان در شعر خود بسیار توجه کرده است.

صاحب *المعجم فی آثار ملوک المعجم* نیز در قرن هشتم هجری، ضمن ابیاتی که گویا از خودش باشد، به زنجیر عدل نوشیروان اشارتی دارد:

چو نوشیروان رایت عدل و داد به گیتی برافراشت بعد از قباد
بیاویخت زنجیر عدل از درش گذشت از سرش گوشه افسرش
(حسینی قزوینی، ۱۳۸۳، ص ۳۰۵)

آویختن زنجیر عدل در متون فارسی و عربی، به غیر از هرمز بن نوشیروان، به شاهان دیگری هم نسبت داده شده و هیچ بعید نیست که برخی از ایشان به تقلید از انوشیروان زنجیر عدلی آویخته باشند. مثلاً ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه که از سال ۱۰۱۴ تا ۱۰۳۷ بر هند فرمان می‌راند، در مقدمه جهانگیرنامه که توزک جهانگیری هم نامیده می‌شود، آورده است که بعد از جلوس، اولین حکمی که از من صادر گشت بستن زنجیر عدل بود که اگر متصدیان مهمات دارالعدالت در دادخواهی و غوررسی ستمدیدگان ... اهمال و مداهنه ورزند، آن مظلومان خود را بدین زنجیر رسانیده سلسله جنبان گردند تا صدای آن باعث آگاهی گردد و وضع آن برین نهج است که از طلای ناب فرمودم زنجیر ساختند طولش سی گز مشتمل بر شصت زنگ ... و یک سرش بر کنگره شاه برج قلعه آگره استوار ساخته و سر دیگر را تا کنار دریا برده بر میلی از سنگ که نصب شده بود محکم ساختند (جهانگیر گورکانی، ۱۳۵۹، ص ۵).

برخی از مستشرقان، از قبیل الیوت (Sir John Miers Elliot 1808-1853) قضیه زنجیر را از مقوله «مزخرفات» تصور کرده‌اند که «هرگز جنبانده نشد» (Elliot, 1875, 6/262, n.1). اما صرف نظر ازین که زنجیر عدل مورد استفاده مظلومان قرار گرفته باشد یا نه، درین که شاهان تمدن‌های اسلامی به سیره پیشینیان شان تمسک می‌جسته‌اند تردیدی نیست، زیرا حتی سلطان محمود غزنوی به شهادت بیهقی که شاهد عینی قضیه بوده است، دستور می‌دهد که در راه بُست، گورخری را «بگرفتند و بداشتند باشکال‌ها. پس فرمود تا داغ برنهادند به نام محمود و بگذاشتند که محدثان پیش وی خوانده بودند که بهرام گور چنین کردی» (بیهقی، ۱۳۵۶، ص ۶۵۹-۶۰). گذشته از محمود و جهانگیر، ابن بطوطه (۷۷۰-۷۰۳) در سفرنامه‌اش نصب زنجیر عدل را به سلطان شمس الدین للمش (Defré mery, 1855, 3/164-165) نسبت می‌دهد. اما نام این سلطان را درست ضبط نکرده. صورت صحیح نام او «ایلتتمش» است، یعنی سلطانی که از سال ۶۰۷ الی ۶۳۳ بر دهلی حکومت داشت (ابن بطوطه، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۳۸۳-۳۸۴) داستان زنجیر عدل او را از ترجمه محمدعلی موحد نقل می‌کنم:

۱۳. الیوت از کارمندان کمپانی هند شرقی بود که اهم تألیفاتش کتاب مفصلی است که در باب تاریخ هند به روایت تاریخ‌نگاران آن سامان تألیف کرده است. این کتاب بعد از مرگش به همت جان داونسن (John Dawson 1820-1881)، از متخصصان هندشناسی انگلستان، در هشت مجلد میان سال‌های ۱۸۶۷ و ۱۸۷۷ تدوین و چاپ شد.

سلطان شمس‌الدین لُلمش: شمس‌الدین اولین کسی است که در شهر دهلی به استقلال حکومت کرد... وی مردی عادل و صالح و کریم بود، از جمله آثار خیر او این بود که در ردّ مظالم و احقاق حق مظلومین شدت عمل به خرج می‌داد و فرمان داده بود که هرکس مورد ظلم و تعدی قرار گرفت جامه‌ای رنگین بر تن کند و چون مردم هند همه لباس سپید می‌پوشند، چه روزهایی که سلطان برای پذیرائی می‌نشست و چه در روزهایی که به اسب‌سواری می‌رفت، هرکس لباس رنگین داشت پیدا بود و شکایتش مورد رسیدگی قرار می‌گرفت. پس از چندی این ترتیب نیز سلطان را خشنود نساخت. می‌گفت ممکن است کسانی شب هنگام در معرض ستم قرار گیرند و من باید کاری کنم که زودتر به شکایت آنان رسیدگی شود. پس دستور داد که بر در کاخ مجسمهٔ دو شیر از مرمر کار گذاشتند. این دو شیر روی دو برج قرار داشتند و بر گردن آنها دو زنجیر آهنین انداخته بودند که به زنگ بزرگی منتهی می‌شد. شب‌ها، آنان که مورد ظلم و تعدی قرار می‌گرفتند جرس را به حرکت درمی‌آوردند و سلطان با شنیدن صدای آن فوراً فرمان رسیدگی صادر می‌کرد (ابن بطوطه، ۱۳۷۶، ص ۴۸-۴۹).

پس این که الیوت داستان زنجیر عدل جهانگیر را «چرند (silly)» می‌خواند و جهی ندارد و صرف نظر از این که قصد جهانگیر از ساختن آن چه بوده است، در رفتار پادشاهان مسلمان ایران و شبه‌قاره شواهدی دارد^{۱۴}.

قدیم‌ترین منبعی که اشاره‌ای به صورت بدون حیوان داستان زنجیر دادخواهی کرده است، آثنايوس (Athenaeus)، نحوی یونانی اواخر قرن دوم و ابتدای قرن سوم میلادی، است که به نقل از یکی از مورخان قرن چهارم پیش از میلاد که تاریخی هم در باب ایران تألیف کرده بوده، یعنی هراکلیدوس کومائی (Heracleides of Cumae) که در حدود ۳۵۰ ق. م. زندگی می‌کرد و کتاب مفصلی در باب ایران تألیف کرده بود^{۱۵}، می‌گوید که پادشاه سرزمینی که در آن کُنْدُر (frankincense) تولید می‌کنند، که به تصریح هرودت در جنوب عربستان واقع بوده (کتاب سوم، فقره ۱۰۷)، زنجیری به پنجرهٔ اتاق خودش در کاخ شاهی متصل کرده بوده تا هرکس که از طرف قاضیان پادشاه بر او ظلمی رفته بوده، آن را بجنباند تا شاه از شکایتش آگاه شود و دادش را بدهد.

۱۴. البته یک اصطلاح «زنجیر جنباندن» به معنی «هشدار، اخطار، تحذیر، جرس الانذار» هم داریم که در شعر عطار نیز وارد شده:

کار بیرون است از تصویر تو چند جنبانم، بگو، زنجیر تو (عطار، ۱۳۸۶، ص ۳۵۶)

اما نمی‌دانم که اشاره به همین زنجیر عدل است یا چیز دیگری است.

۱۵. در مورد این شخص و کتابش که فقط نقل قول‌هایی از آن در منابع قدیم به جا مانده نگاه کنید به (Briant, 2002, 255, 261, 289) و دیگر مواضعی که نامش در کتاب بریان آمده که زیاد هم نیست. آنچه مسلم است کتابی که با عنوان «ایرانیات (Persica)» تألیف کرده بوده، از منابع ظاهراً مهم نویسندگان کلاسیک محسوب می‌شده است.

(Athenaeus, 1943, 5/517). ازین جا معلوم می‌شود که این داستان در منابع یونانی قرن چهارم میلادی به یکی از شاهان جنوب عربستان (شاید یمن) منتسب بوده است. یونانیان که با ایرانیان تماس داشته‌اند، بسیاری از روایات خودشان را از منابع یا ناقلان ایرانی اخذ می‌کرده‌اند. اما این که روایات ایرانی‌ای که وارد تاریخ‌نگاری یونانی شده، اصلی داستانی داشته یا فی الواقع «تاریخی» بوده، به علت آمیختگی تاریخ و داستان در عصر باستان، درست معلوم نیست. آنچه که به کار ما مربوط است این است که روایت مربوط به این پادشاه و «زنجیر دادخواهیش» (قومیتش هرچه که باشد گو باشد)، در روایات ایرانی قرن چهارم قبل از میلاد وجود داشته و دخیل محسوب می‌شده است.

مضمون ترفند پادشاه در تشخیص دادخواهان، یک صورت جنبی دیگر هم دارد که شاید با دو صورتی که بیان کردیم نامربوط نباشد و آن روایتی است که نحوه تشخیص دادخواهان را توسط یکی از پادشاهان چین بیان می‌کند. اقدم منابعی که این روایت را نقل کرده، *المحاسن والمساوی* ابراهیم بن محمد بیهقی (قرن سوم یا ابتدای قرن چهارم هـ) است که می‌نویسد یکی از ملوک چین که گوشش کر شده بوده، چون صدای دادخواهان را نمی‌شنیده، دستور داده بوده که مظلومان لباس سرخ بر تن کنند و او سوار بر فیل به جمعیت نگاه می‌کرده و داد سرخ‌پوشان را می‌داده است (البیهقی، ۱۹۶۱، ص ۲۹). غزالی هم این داستان را نقل کرده است و احتمال دارد که آن را یا از کتاب بیهقی و یا از منبعی که روایتش شبیه به روایت بیهقی بوده، اخذ کرده باشد، زیرا روایتی که در *نصيحة الملوك* آورده در برخی جزئیات با روایت بیهقی شباهت دارد:

و یکی از زاهدان نزدیک خلیفه روزگار شد. خلیفه گفت مرا پندی ده. زاهد گفت من به سفر چین رفته بودم. ملک چین را گوش کر شده بود و می‌گریست و گفت نه از آن می‌گیرم که شنوایی از من بشده است ولیکن از آن می‌گیرم که مظلومی بر درم فریاد کند و من نشنوم. ولیکن شکر می‌کنم که مرا چشم برجایست و منادی کنم تا هرکه به تظلم آید جامه سرخ پوشد. پس هر روزی بر پیل نشستی و بیرون آمدی و هرکه جامه سرخ داشتی او را بخواندی و سخن او بشنودی و داد او بدادی (غزالی، ۱۳۵۱، ص ۳۱-۳۲).

این داستان را فزونی استرآبادی هم در باب ملوک چین نقل کرده (فزونی استرآبادی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۵۴؛ ج ۳، ص ۱۷۹۳-۱۷۹۴). اما در *سیرالملوک نظام الملک*، داستان بدون ذکر چینی بودن پادشاه آمده است:

و شنودم که یکی از ملوک به گوش گران‌تر بوده است. چنان اندیشید که کسانی که ترجمان می‌کنند و حاجبان‌اند سخن با او راست نگویند و او چو حال نداند، چیزی فرماید که موافق آن کار نباشد. فرمود

که متظلمان باید که جامه سرخ پوشند و هیچ‌کس دیگر سرخ نباشد تا من ایشان را بشناسم. و این ملک بر پیلی نشستی و در صحرا بایستادی و هرکه را با جامه سرخ دیدی بفرمودی تا جمله را گرد کردند. پس به جایی خالی بنشستی و ایشان را پیش آوردندی تا به آواز بلند حال خویش می‌گفتندی و او انصاف ایشان می‌دادی» (نظام‌الملک، ۱۳۹۸، ص ۱۲-۱۳)^{۱۶}.

در باب ارتباط داستان‌های چینی و ایرانی، نکته‌ای قابل‌ذکر است و آن این که در تحقیقاتی که در باب ریشه‌شناسی داستان‌های موجود در ادبیات فارسی انجام گرفته، به‌نظر بنده تمایلی به مرتبط‌ساختن این روایات با داستان‌های قدیم در درجه اول غربی (یونانی و لاتینی) و در درجه دوم هندی به چشم می‌خورد و تأثیر ادبیات داستانی چین بر روایات فارسی کمابیش مغفول مانده. اما واقعیت این است که ادبیات و حتی علوم، در وطن ما با چین و هند روابط عمیقی داشته‌اند که تعیین و تحدید آنها بی‌فایده نیست. البته این تأثیرات دوجانبه بوده است و همان‌طور که بررسی ادبیات چینی و هندی در مورد ریشه‌یابی برخی روایات در ادب فارسی و عربی مفیدند، بررسی ادبیات ما نیز در مطالعه آثار ادبی هند و چین مؤثر تواند بود.

در مقاله‌ای با عنوان «مطالعاتی درباره قصص خاورمیانه و چین» که ابتدا در سال ۱۹۴۷ در مجلد یکم ژورنال سینولوژیکا (*Sinologica*) منتشر شد و بعداً با اضافات و اصلاحات در مجموعه مقالاتی که از استاد نامدار چین‌شناسی، ولفرام ابرهارت (Wolfram Eberhard 1909-1989) که سال‌ها در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی به تدریس تاریخ و فولکلور آسیا و غرب آسیا اشتغال داشت منتشر شد، نکات مهمی ذکر شده است. یکی از اهم آنها این است که وجود تشابهات صوری و جزئی را نمی‌توان دلیل وجود همبستگی یا رابطه‌ای در میان قصص مختلف دانست. اثبات همبستگی یا رابطه فقط به این شرط ممکن است که توالی یا کاربرد مضامین (themes) موجود در روایتی که در دو فرهنگ یافت می‌شود، در یکی از آنها غیر معمول، یا به قول عوام، «وصله ناچور» باشد. به عبارت دیگر، اگر وجود این گونه توالی یا مضمون، در یکی ازین فرهنگ‌ها یا بسیار کمیاب باشد، و یا منحصر به فرد، می‌توان فرض را برین گذاشت که آن فرهنگ روایت را از جای دیگر قرض کرده است. با اعمال این روش، ابرهارت سه دسته روایات را در قصص چینی از یکدیگر متمایز ساخت: (الف) قصصی که اصلاً متعلق به آسیای شرقی‌اند، اما روایاتشان در متون کلاسیک چینی موجود

۱۶. البته نظام‌الملک روایتی هم در باب دادگری شاهان عجم دارد که بی‌شبهت به داستان ما نحن فیه نیست: «و چنان خواندم در کتب پیشینیان که بیشتر از ملکان عجم دوکانی بلند بساختی و بر پشت اسب آنجا بایستادی تا متظلمان که در آن صحرا گرد شده بودند، همه را بدیدندی و داد هریک بدادندی» (همان، ۱۳).

است، (ب): قصص هندی که در حدود قرن اول میلادی از هند به چین وارد شده‌اند، (ج): قصصی که فقط در مناطق ساحلی جنوب شرقی چین موجودند و در ادبیات چینی قبل از قرن چهاردهم میلادی (هشتم هجری) مطلقاً ذکر نشده‌اند. این قصص را ابرهارت قصص خاورمیانه‌ای می‌داند (Eberhard, 1970, 241-2). آنچه که در تحقیقات ابرهارت برای منظور ما مهم است این است که اولاً وجود رابطه میان روایات چینی و قصص شایع در غرب آسیا غیرقابل انکار است، و ثانیاً قصص چینی که روایات آنها فقط در مناطق ساحلی چین یافت می‌شود، از طریق ترکستان به چین نیامده‌اند، بلکه از طریق دریا و ارتباطات دریایی در قرن پانزدهم میلادی (نهم هجری) از آسیای غربی (و بسیاریان از ایران)، وارد چین شده‌اند زیرا ارتباطات تجاری دریایی در زمان حکومت امپراتوری مینگ، بین چین و منطقه ما رونق داشته است. اما بعدها این ارتباطات تجاری با ورود بازرگانان اروپایی به میدان، متوقف شده (Eberhad, 1970, 245-246). وجود این رابطه از نظر برخی از دولتمردان بزرگ آسیایی پنهان نبوده. مثلاً در سال ۱۹۴۷، هنگامی که نخستین نخست‌وزیر هند، جواهر لعل نهرو (۱۸۸۹-۱۹۶۴) اولین همایش بین‌المللی ممالک آسیایی را پس از جنگ دوم جهانی، در دهلی نو منعقد کرد، یک «نمایشگاه هنری بین‌الآسیایی» (Inter-Asian Art Exhibition) نیز که روابط تاریخی میان ایران، هند، آسیای میانه، چین، برمه، سیام (تایلند امروزی)، کامبوج، جاوه، و چندین کشور دیگر آسیایی را به معرض نمایش می‌گذاشت، نیز متشکل کرد (Asian Relations Organization, 1947, 302). بنابراین در مورد ریشه‌یابی بُن‌مایه‌هایی از قبیل زنجیر عدل نوشیروانی، نمی‌توان از داستان‌ها و ادبیات تمدن‌های بزرگ آسیایی، مخصوصاً دو تمدن هند و چین که با ایران از قدیم‌الایام روابط تجاری و فرهنگی مفصلی داشته‌اند، غافل ماند.

منابع

- آتش، منوچهر (۱۳۸۰)، *حادثه در بامداد*، تهران، نگاه.
- ابن بطوطه، محمد بن عبدالله (۱۳۷۶)، *سفرنامه ابن بطوطه*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، آگه.
- ابن الزبیر، الرشید (۱۹۵۹)، *کتاب الذخائر والتحف*، به تصحیح محمد حمیدالله، کویت، دائرة المطبوعات والنشر.
- ابوحیان الاندلسی، محمد بن یوسف (۱۹۹۳)، *البحر المحيط*، به تصحیح عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل (۱۹۹۸)، *المختصر فی اخبار البشر*، تحقیق محمد زینهم محمد عزب و دیگران، القاهرة، دارالمعارف.
- ابوهلال العسکری (۱۹۸۱)، *الاولئیل*، تحقیق ولید قصاب و محمد المصری، ریاض، دارالعلوم للطباعة والنشر.

افشین وفائی، محمد (۱۳۹۴)، *صد شعر ازین صد سال*، مقدمه، انتخاب و معرفی از محمد افشین وفائی، چاپ ششم، تهران، سخن.
امیدسالار، محمود (۱۴۰۰)، «منبع احتمالی یکی از بن‌مایه‌های داستان مزدک و مزدکیان در *شاهنامه* و در سیر الملوک نظام‌الملک»،

<https://en.civilica.com/doc/1505676>

انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم (۱۳۶۹)، *فردوسی‌نامه: مردم و شاهنامه*، چاپ سوم، تهران، علمی.
البیهقی، ابراهیم بن محمد (۱۹۶۱)، *المحاسن والمساوی*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، القاهرة، مطبعة نهضة مصر.

بیهقی، ابوالفضل (۱۳۵۶)، *تاریخ بیهقی*، به تصحیح علی اکبر فیاض، چاپ دوم، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.

التوحیدی، ابوحنان (۱۹۸۸)، *البصائر والذخائر*، تحقیق وداد القاضی، بیروت، دارالجمیل.
جهانگیر گورکانی، نورالدین محمد (۱۳۵۹)، *جهانگیرنامه*، توزک جهانگیری، به کوشش محمد هاشم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

حسینی قزوینی، شرف الدین فضل الله (۱۳۸۳)، *المعجم فی آثار ملوک العجم*، به کوشش احمد فتوحی نسب، تهران، انجمن آثار و مفاخر ملی.

خاقانی شروانی (۱۳۷۴)، *دیوان خاقانی شروانی*، به کوشش ضیاءالدین سجادی، تهران، زوار.
عطار، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۶)، *مصیبت‌نامه*، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
غزالی، امام محمد (۱۳۵۱)، *نصیحة الملوک*، به تصحیح جلال الدین همائی، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی.
فرخی (۱۳۶۳)، *دیوان حکیم فرخی*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ سوم با تجدید نظر، تهران، زوار.
فرونی استرآبادی، میر محمد هاشم بیگ (۱۳۹۸)، *بحیره*، به تصحیح مرتضی موسوی و رضوان مساح، تهران، میراث مکتوب.

قوامی رازی، بدرالدین (۱۳۳۴)، *دیوان شرف الشعراء بدرالدین قوامی رازی*، به تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران، سپهر.

کریستن سن، آرتور (۱۳۶۸)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب.
_____ (۱۳۷۸)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، ویراستار حسن رضائی باغبیدی، تهران، صدای معاصر.

معزی، محمد بن عبدالملک (۱۳۱۸)، *دیوان امیرالشعراء محمد بن عبدالملک نیشابوری متخلص به معزی*، به سعی عباس اقبال، تهران، اسلامیه.

ملطیوی، محمد غازی (۱۳۸۴)، *روضة العقول*، به تصحیح و تحشیه محمد روشن و ابوالقاسم جلیل‌پور، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

نظام‌الملک، حسن بن علی (۱۳۹۸)، *سیرالملوک*، به تصحیح محمود عابدی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب با همکاری انتشارات سخن.

وراوینی، سعدالدین (۱۳۷۶)، *مرزبان نامه*، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران، انتشارات اساطیر.

Aarne, Antti and Stith Thomposn (1973), *The Types of the Folktale*, 2nd revision, Helsinki: Academia Scientiarum Fennica.

Asian Relations Organizations (1947), *Asian Relations: Being Report of the Proceedings and Documentations of the First Asian Relations Conference*, New Delhi: Indian Council of World Affairs.

Athenaeus (1943), *The Deipnosophists*, Trans. Charles Burton Gulick, Cambridge, Mass.: Harvard University Press).

Barnett, Lionel David (1917), *Alphabetical Guide to Sinhalese Folklore from Ballad Sources* Bombay: British India Press.

Basset, René (1924–26), *Mille et un contes ré cits & le gendes arabes*, Paris : Maisonneuve Frères.

Bødker, Laurits (1957), *Indian Animal Tales: A Preliminary Survey*, Helsinki: Academia Scientiarum Fennica.

Boulger, Demetrius C (1893), *A Short History of China*, London: W. H. Allen & Co. .

Briant, Pierre (2002), *From Cyrus to Alexander: A History of the Persian Empire*, trans. Peter T. Daniels, Winona Lake, Indiana: Eisenbrauns.

Castilhon, Jean (1744), *Anecdotes Chinoises, Japonaises, Siamaises, Tonquinoises*, Paris : Vincent.

Consoli, Joseph (ed. 1997), *The Novellino or One Hundred Tales: An Edition and Translation based on the 1525 Gualteruzzi editio princeps*, New York: Garland.

Defré mery, C (1855), *Voyages D'Ibn Batoutah, Texte Arabe, accompagné d'une tradition*, Paris: L'Imprimerie Impé riale.

Eberhard, Wolfram (1970), *Studies in Chinese Folklore and Related Essays*, Bloomington: Indiana University Press.

Elliott, H. M. (1875), *The History of India as Told by its own Historians*, John Dowson (ed.), vol. 6, London: Trü bner and Co. .

Geiger, Wilhelm (1912), *The Mahāvaiṣ or the Great Chronicle of Ceylon*, trans. Wilhelm Geiger and Mabel Haynes Bode, Oxford: Oxford University Press.

_____ (1908), *The Dīpavaṃsa and Mahāvaiṃsa and Their Historical Development in Ceylon*, trans. Ethel M. Coomaraswamy, Colombo: H. C. Cottle, Government Printer, Ceylon.

Gesta Romanorum or Entertaining Moral Stories, trans. Charles Swan, Wynnard Hooper (ed.), New York: Dover 1959, reprint of 1876.

Kipling, John L. (1904), *Beast and Man in India*, London: Macmillan and Co. .

Norman, K. R. (1983), *Pāli Literature, Including the Canonical Literature in Prakrit and Sanskrit of*

- all the Hīnayāna Schools of Buddhism*, Wiesbaden: Otto Harrassowitz.
- Olivelle, Patrick (2013), *King, Governance, and Law in Ancient India: Kauṭilya's Arthaśāstra, A New Annotated Translation*, Oxford: Oxford University Press.
- Renaudot, Eusebius (1733), *Ancient Accounts of India and China*, London: Bible and Anchor.
- Tawney, C. H. (1901), *The Prabandhacintāmani or Wishing-Stone of Narratives Composed by Merutunga Ācārya*, trans. C. H. Tawney, Calcutta: Asiatic Society.
- Thompson, Stith (1955-58), *Motif-Index of Folk-Literature: A Classification of Narrative Elements in Folktales, Ballads, Myths, Fables, Medieval Romances, Exempla, Fabliaux, Jest-Books, and Local Legends*, Bloomington: Indian University Press.
- Uther, Hans-Jörg (2004), *The Types of International Folktales: A Classification and Bibliography Based on the System of Antti Aarne and Stith Thompson*, Helsinki: Academia Scientiarum Fennica.
- Wesselski, Albert (1931), *Versuch einer Theorie des Märchens*, Reichenberg : Sudendendeutscher Verlag Franz Kraus.
- Winternitz, Maurice (1933), *A History of Indian Literature*, Vol. 2, Buddhist Literature and Jaina Literature, trans. By S. Ketkar and H. Kohn, Calcutta: The University of Calcutta Press.

References

Sources are in Persian unless otherwise specified.

- Abu al-Fida, Imad al-Din Ismail (1998), *Al-Mukhtasar fi Akhbar al-Bashar*, Muhammad Zaynahum Muhammad Azab et al (eds.), Cairo, Dar al-Ma'arif [in Arabic].
- Abu Hayyan al-Andalusi, Muhammad ibn Yusuf (1993), *Al-Bahr al-Muhit*, Adel Ahmad Abd al-Mawjud and Ali Muhammad Muawwad (eds.), Beirut, Dar al-Kutub al-Ilmiyya [in Arabic].
- Abu Hilal al-Askari (1400 AH), *Al-Awa'il*, Walid Qassab and Muhammad al-Masri (eds.), Riyadh, Dar al-Ulum li al-Tiba'a wa al-Nashr [in Arabic].
- Afshin-Vafaei, Mohammad (2015), *Sad She'r az in Sad Sāl* [One Hundred Poems from This Hundred Years], Mohammad Afshin-Vafaei (ed.), 6th ed., Tehran, Sokhan.
- Anjavi Shirazi, Seyyed Abolqasem (1990), *Ferdowsinameh: Mardom va Shahnameh* [Book of Ferdowsi: People and the Shahnameh], 3rd ed., Tehran, Elmi.
- Atashi, Manouchehr (2001), *Hā deseh dar Bāmdād* [Incident at Dawn], Tehran, Negah.
- Attar, Muhammad ibn Ibrahim (2007), *Mosibat-nameh* [The Book of Affliction], Mohammad Reza Shafiei Kadkani (ed.), Tehran, Sokhan.
- Bayhaqi, Abolfazl (1977), *Tarikh-e Bayhaqi* [History of Bayhaqi], Ali Akbar Fayyaz (ed.), 2nd ed., Mashhad, Ferdowsi University Press.
- Al-Bayhaqi, Ibrahim ibn Muhammad (1961), *Al-Mahasin wa al-Masawi*, Muhammad Abu al-Fadl Ibrahim (ed.), Cairo, Matba'at Nahdat Misr [in Arabic].

- Christensen, Arthur (1989), *Iran under the Sasanids*, trans. Rashid Yasemi, Tehran, Donya-ye Ketab.
- _____ (1999), *Iran under the Sasanids*, trans. Rashid Yasemi, Hassan Rezaei Baghbidi (ed.), Tehran, Seday-e Moaser.
- Farrukhi (1984), *Divan-e Hakim Farrukhi*, Mohammad Dabirsiaghi (ed.), revised 3rd ed, Tehran, Zavar.
- Fozuni Astarabadi, Mir Muhammad Hashem Beg (2019), *Bahireh*, Morteza Mousavi and Rezvan Massah (eds.), Tehran, Mirath-e Maktub.
- Ghazali, Imam Muhammad (1972), *Nasihāt al-Muluk* [Counsel for Kings], Jalal al-Din Homaei (ed.), Tehran, National Heritage Association Publications.
- Hosseini Qazvini, Sharaf al-Din Fazl Allah (2004), *Al-Mu'jam fi Athar Muluk al-Ajam*, Ahmad Fotuhi-Nasab (ed.), Tehran, National Heritage and Cultural Figures Association.
<https://en.civilica.com/doc/1505676/>
- Ibn Battuta, Muhammad ibn Abdullah (1997), *Safarnameh-ye Ibn Battuta* [The Travels of Ibn Battuta], trans. Mohammad-Ali Movahed, Tehran, Agah.
- Ibn al-Zubayr, al-Rashid (1959), *Kitāb al-Dhakhā'ir wa al-Tuhaf*, Muhammad Hamidullah (ed.), Kuwait, Dā'irat al-Matbu'āt wa al-Nashr [in Arabic].
- Jahangir Gurkani, Nur al-Din Muhammad (1980), *Jahangirnameh (Tuzuk-i Jahangiri)*, Mohammad Hashem (ed.), Tehran, Iran Culture Foundation Publications.
- Khaqani Shirvani (1995), *Divan-e Khaqani Shirvani*, Zia al-Din Sajjadi (ed.), Tehran, Zavar.
- Maltawi, Muhammad Ghazi (2005), *Rawdat al-Uqul*, Mohammad Roshan and Abolqasem Jalilpour (eds.), Tehran, Academy of Persian Language and Literature.
- Mo'ezzi, Muhammad ibn Abd al-Malik (1939), *Divan-e Amir al-Sho'ara Muhammad ibn Abd al-Malik Nishaburi (Mo'ezzi)*, Abbas Eqbal (ed.), Tehran, Eslamiyeh.
- Nizam al-Mulk, Hasan ibn Ali (2019), *Siyar al-Muluk*, Mahmoud Abedi (ed.), Tehran, Academy of Persian Language and Literature in cooperation with Sokhan Publications.
- Omidasalar, Mahmoud (2021), "The Probable Source of One of the Motifs of the Story of Mazdak and the Mazdakites in the Shahnameh and in Siyar al-Muluk"
- Qavami Razi, Badr al-Din (1955), *Divan-e Sharaf al-Sho'ara Badr al-Din Qavami Razi*, Mir Jalal al-Din Hosseini Ormavi (ed.), Tehran, Sepehr.
- Al-Tawhidi, Abu Hayyan (1408 AH), *Al-Basa'ir wa al-Dhakhā'ir*, Widad al-Qadi (ed.), Beirut, Dar al-Jil [in Arabic].
- Varavini, Sa'd al-Din (1997), *Marzban-nameh*, Mohammad Roshan (ed.), Tehran, Asatir Publications.